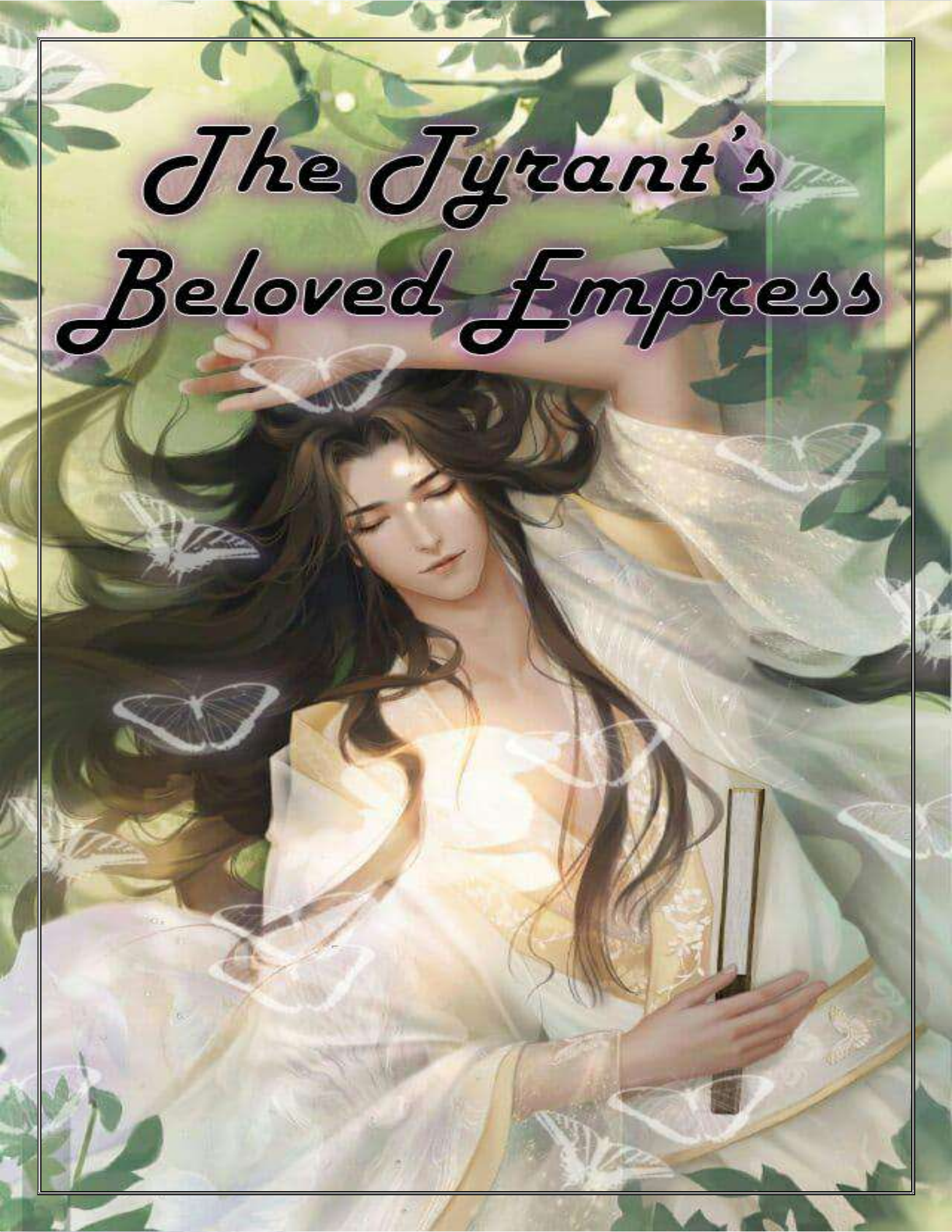


# *The Tyrant's Beloved Empress*





سلام

مترجم

نکته

## اخطار!

سلام به عزیزانی که این ناول رو میخونن!  
آریس هستم مترجم ناول  
لطفا این اثر رو کپی نکنید و جایی نشر ندید  
به حقوق مترجم و سایت و همچنین خودتون  
احترام بزارید و با نظرهای خوبتون حمایت  
کنید تا بهتر ادامه بدم!  
هیچ کس حق نشر و چاپ این رمان رو  
نداره و در صورت مشاهده سایت با شما  
برخورد جدی میکنه این کار رو تنها از خود  
سایت تهیه و دنبال کنید...

myanimes.ir

آدرس سایت:

## چتر چهل و سوم:

شیائو ژینگه برای شش روز با بیشترین سرعت سواری کرد و بالاخره به یان ژو رسید.

معاون ژنرال، چی وی، بازگشتش را دید و سریعاً دروازه را برای استقبال از او گشود. او زانو زد، دست‌هایش را به نشانه احترام روی هم گذاشت و با خیالی آسوده گفت: «بالاخره رسیدی ژنرال! ارتش بی‌دی چند روزی هست که فراخوان جنگ دادن. ما باهاشون رو در رو نشدیم و تا الان فقط تونستیم از دروازه‌ها دفاع کنیم.»

«وضعیت بیرون دروازه چگونه؟» شیائو ژینگه دستش را تکان داد و به هشتصد سرباز اشاره کرد تا به دنبال او وارد شهر شوند.

«ژنرالی که فرماندهی رو به دست داره هو یان آه‌تست که ارتشی حدود پنجاه هزار سرباز زنده داره. اونا دو بار بهمون حمله کردن ولی تونستیم عقب برونیمشون.»



شیائو ژیگه به طرف دژ هدایت شد و دید که تنها چند مایل بیرون از دروازه‌های شهر، مردم بی‌دی از پیش اردوگاهشان را برپا کرده‌اند. شیائو ژیگه پرسید: «درباره هو یان‌ژی و هو یان‌شون چی؟»

ارتش بی‌دی سه جنگاور مهیب داشت، اولین نفر هو یان‌شون، دومین نفر هو یان‌آته و سومین نفر هو یان‌ژی بود. در گذشته، هرگاه که در برابر شیائو ژیگه قرار گرفته بودند، هو یان‌شون همیشه فرمانده اصلی بود درحالی که هو یان‌آته و هو یان‌ژی فرماندهان پشتیبانی بودند. با این وجود، در این نقطه به نظر می‌رسید تنها هو یان‌آته است که برای به چالش کشیدنشان آمده است. با توجه به شناختی که شیائو ژیگه از هو یان‌شون داشت، او کسی نبود که مخالفانش را دست کم بگیرد.

چی وی گفت: «جاسوسامون خبر دادن که در حال حاضر هو یان‌شون و هو یان‌ژی به دربار امپراتوری بی‌دی برگشتن.»

«درست نیست.» شیائو ژیگه به اردوگاه بی‌دی در دور دست خیره شد: «ارتش از پنجاه هزار سرباز زبده تشکیل شده تا به شهر یان‌یون حمله کنه، اونم وقتی که من دور از اینجا، احتمالاً تنها سردسته هو یان‌آته نیست.»

«هو یان شون باید در حال برنامه ریزی چیزی باشه.» شیائو ژینگه سریعا نتیجه گیری کرد: «به خاطر زمستون اخیر، جیره غذایی خیلی کمیابه... غذا دادن به پنجاه هزار سرباز کار کمی نیست و با این وجود اونا فقط چند تا حمله کوچیک کردن. این یه تله ست!»

شیائو ژینگه از روی دیوار پرید و فوراً گفت: «نقشه نظامی رو برام بیار!»

چی وی با عجله دستور داد تا نقشه را آورده و بقیه فرماندهان را نیز احضار کنند تا جمع شوند. شیائو ژینگه برای مدتی نقشه را مطالعه کرد و بعد از مدتی طولانی فکر کردن، به منطقه ای روی نقشه اشاره کرد و گفت: «شبه نظامیای هونگ یا الان ضعیف و همین طور شیب زمینش به اندازه شهرستان چانگ ری تند نیست که دفاعشو آسیب پذیرتر می کنه. اگه من جای هو یان شون بودم، نیروهامو می بردم و به هونگ یا حمله می کردم.»

یان ژو شامل سه شهرستان بود. یان یون بزرگترین بود و بیشتر مرزهایش با صحرای شمال مشترک بودند که آن را به اولین خط دفاعی در برابر ارتش بی دی تبدیل می کرد. هونگ یا و چانگزی در طرفینش قرار داشتند اما به وسیله زمین های شیب دار محاصره شده بودند و جمعیت کمی داشتند. برای همین تعداد نیروهای که برای محافظت از این شهرستان ها مستقر شده بودند، کم بود و آن ها را در

برابر هرگونه حمله غافلگیرانه آسیب پذیر می کرد. با یک حمله گازانبری،<sup>۱</sup> دشمن می توانست به راحتی هونگیا را تصرف کرده و یان یون را محاصره کند، بعد با ادغام نیروهایش در مرز به یان ژو هجوم ببرد. اگر این اتفاق می افتاد یان ژو سقوط می کرد!

شیائو ژینگه چشم انداز شومی داشت: «چی وی، نیروهای رو از شهر ببر بیرون. مطمئن شو که جلوی هو یان آه ته رو از فرستادن نیروهای کمکی به هونگیا می گیری. پنج هزار سرباز زره پوش دیگه دنبال من به هونگیا میان!»

حرف های شیائو ژینگه در یان ژو قدرت مطلق بودند. فرماندهان او مدت ها بود که تمام باورشان را به او داده بودند. پس از اینکه دستورات او صادر شد، مخالفتی نشد و مردان به سرعت برای آماده سازی لشکرکشی رفتند.

شیائو ژینگه هم سریعا زره جنگی خود را پوشید. زمانی که چشمانش ناخودآگاه به کیفی که حالا خالی بود افتاد، جریانی غیرقابل کنترل از لطافت در قلبش موج زد.

1 - حمله گازانبری: یعنی به جای مستقیم حمله کردن، از دو طرف حمله کنن و حریف رو از همه طرف محاصره کنن. عکسشو آخر چپتر براتون می ذارم. بذارید کامل براتون توضیح بدم. بی دی پنجاه هزار نفر رو در مرز مستقر کرده که حریفو سرگرم کنن درحالی که سه هزار نفر رو برای اشغال هونگیا فرستاده. بعد از اشغال هونگیا از پشت و جلو یان یون رو محاصره میکنن و بعد با ادغام دوتا گروه به یان ژو حمله میکنن.



آن‌ها روزهای پیاپی در راه بودند و او فرصتی برای فکر کردن به شخصی که در خانه بود نداشت. تنها زمانی که برای خوردن آب و غذا متوقف می‌شدند، این احساسات به آرامی وجودش را فرا می‌گرفتند. شیائو ژینگه لباس‌ها و کیفش را برداشت و کنار هم گذاشت. سپس نگاهی طولانی به آویز ماهی دوقلوی روی کمرش انداخت و بعد با خیال راحت آن را زیر زره سینه‌اش مخفی کرد.

در طول دیوارهای شهر، پرچم‌های جنگی نصب شده بود که عبارت «گه» روی آن‌ها گلدوزی شده و شدیداً همراه با باد می‌رقصید.

معاون ژنرال، چی وی، درحالی که به پرچم‌ها اشاره می‌کرد فریاد زد: «دروازه رو باز کنید! ما میریم بیرون!»

پشت سرشان، شیائو ژینگه پنج هزار سرباز زره‌پوش را به سمت هونگ‌یا هدایت کرد تا جلوی هو یان شون را بگیرد.

<(^\_^)>

در بیست و نهم اسفند، خبر پیروزی یان ژو پخش شد.

ژنرال شمال از نیرنگ دشمن پرده برداری کرد و با پنج هزار سرباز به رویارویی با فرمانده عالی قبیله بی‌دی، هو یان شون رفت.

هر دو طرف در هونگ‌یا با هم روبه‌رو شدند و پس از ده روز جنگ بی‌امان، ژنرال شمال پیروز شد. او بازوی هو یان شون را قطع کرد و سه هزار نفر از سرباز زبده آن‌ها را کشت.

در همان زمان، پنجاه هزار سربازی بی‌دی مستقر در شهرستان یان‌یون هم شکست خورده و مجبور به عقب‌نشینی به سمت صحرا شدند. پس از دریافت این خبر خوب، امپراتور آن‌چینگ برای بار اول احساس بخشنده‌گی کرد و با هدایای زیادی به عمارت وانگ پاداش داد.

آن چانگ‌چینگ با فروتنی پیش از بستن دروازه‌ها هدایا را پذیرفت و از خوش‌آمدگویی به دیگر مهمانان اجتناب کرد. با این حال، او هنوز هم می‌توانست تغییر جهت باد را حس کند. دو روز بعد از اینکه امپراتور هدایایی را اهدا کرد، مقامات و افسران بی‌شماری به همراه دعوتنامه‌های ضیافت، تبریک هم می‌فرستادند.



آن چانگ چینگ مودبانه آن‌ها را رد کرد و حتی در یک جلسه هم شرکت نکرد.

مهم نیست امپراتور با چه قصدی برای آن‌ها هدایایی فرستاده باشد، اگر عمارت وانگ تا این حد با یکی از مقامات ارتباط نزدیکی برقرار می‌کرد، افکار افراد بسیاری از جمله خود امپراتور تحریک می‌شد.

آن چانگ چینگ در آسایش در عمارت وانگ پنهان شد. هرکسی که برای دیدار با او می‌آمد با این ادعا که بیمار است از آن‌ها رو برمی‌گرداند.

او در حیاط نشست و نامه‌ای را که به همراه گزارش جنگ رسیده بود خواند. ابروهایش چین برداشت و به یک ردیف کلمات نگاه کرد؛ همه چیز خوبه، نگران نباش.

آن شخص همیشه مردی کم حرف بود. حتی نامه‌هایش هم کوتاه بودند. آن چانگ چینگ هم با خوشحالی و هم با ناراحتی به آن نگاه کرد. از اینکه شوهرش

در امان بود خوشحال بود، اما از اینکه نتوانسته بود بیش از این توضیحی دهد  
آزرده بود.

سپس به زندگی پیشینش اندیشید و نمی توانست جلوی نگرانی اش را بگیرد.

شیائو ژینگه ای که در زندگی پیشینش می شناخت برای خانه نامه ای نمی نوشت،  
ولی از زبان خدمتکارانش شنیده بود که پیروزی در این نبرد کار آسانی نبوده  
است. اما الان، تنها بعد از نیم ماه ترک اینجا، شیائو ژینگه خبر پیروزی خود را  
فرستاده بود. موفقیت سریعش باعث احساس نگرانی در آن چانگ چینگ شد.

<(&\_&)>

شهرستان یان یون:

«اون شخص دستگیر شده؟» شیائو ژینگه باند را با دندان پاره کرد و یک لایه  
مرهم جدید زد.

در نبرد غرق در خون، با اینکه شیائو ژینگه موفق شده بود بازوی هو یان شون را  
قطع کند اما نتوانست آسیبی نبیند. هو یان شون شکافی بر روی شانه چپ او



انداخته بود. اگرچه شیائو ژینگه توانسته بود از ضربه مرگبار شمشیر جاخالی دهد، اما باز هم زخمی شده بود.

«آره، قصد دارین باهاش چیکار کنین؟»

چی وی نگران به نظر می‌رسید: «اون بازرس بیان‌بند توسط اعلیحضرت فرستاده شده و همین‌طور از افراد ولیعهدده. من می‌ترسم...»

شیائو ژینگه گره زدن پانسمان خود را تمام کرد و لبخندی قاتلانه زد: «اینجا تو میدون نبرد، مقامات باید تابع قوانین نظامی باشن. به علاوه، آتیش زدن غلات و علف‌های ارتش نشونه تبانی با دشمنه و می‌تونه به عنوان خیانت به کشور شمرد بشه. سرش رو قطع کن و فوراً به ییجینگ بفرست. هم‌دستاش رو هم گردن بزنید و بدنشون رو توی دید عموم آویزون کنین تا درس عبرت بشن.»

«فهمیدم!»

شیائو ژینگه ادامه داد: «جیره بندیا چطوره؟»

«ما به موقع محل آتش سوزی رو پیدا کردیم و تونستیم قبل از اینکه مقدار زیادی علوفه حیوونا از بین بره آتش رو خاموش کنیم. با این حال...»

صورت چی وی تیره شد و ادامه داد: «وقتی غلات رو شمردیم، متوجه شدیم دسته‌هایی که توی انبار داخلی هستن، با سنگریزه مخلوط شدن. بعد از اینکه جداشون کردیم، متوجه شدیم که فقط کمتر از نصف این مقدار غلات داریم. اگر جنگی نباشه، نیم ماه دووم میاره.»

چی وی نتوانست گزارشش را تمام کند چون بوق جنگ به صدا در آمد.

یک سرباز با گزارشی اضطراری از درب داخل شد: «دیدبانمون متوجه شدن که هو یان شون و هو یان آه‌ته ارتشی رو مستقیماً به طرف یان یون هدایت می‌کنن!»

«برای جنگ آماده بشید!» شیائو ژینگه به زخم پاره روی شانه‌اش اهمیتی نداد و از جا برخاست. او زره‌اش را پوشید و به چی وی گفت: «یه گزارش فوری دیگه برای درخواست جیره به ییجینگ بفرست. دو مرد دیگه رو به لیانگ‌ژو و چن‌ژو بفرست تا از شون بپرسن که جیره اضافه‌ای برای قرض دادن بهمون دارن یا نه.»



&lt;(\*\_\*)&gt;

در هشتم فروردین، یک گزارش فوری از یان ژو به همراه سر بازرس بیان بند رسید.

در این گزارش ذکر شده بود که بازرس بیان بند با دشمن تبانی کرده و به کشور خیانت کرده است. درحالی که دو سپاه در حال جنگیدن بودند، او ده نفر را رهبری کرده تا غلات و علوفه را آتش بزنند. با تشکر از پیدا کردن به موقع، آتش زود خاموش شد اما بعداً مشخص شد که بشکه‌های غلات با سنگ‌ریزه مخلوط و ذخیره غذایی آن‌ها را به نصف کاهش داده‌اند. مردم بی‌دی در جهت باد چرخیدند و حمله کردند. تنها برای ده روز غلات کافی برای حمایت از ارتش وجود داشت و درخواست فوری برای حمایت از ارتش بود.

پس از خوانده شدن گزارش، هیاهویی در صف درباریان به پا شد.

در زمان جنگ، غلات و علوفه اهمیت بسیار بالایی داشتند. افسری که آذوقه ارتش را می‌سوزاند، با خائن فرقی نداشت. وزرا با نگاهی جدی به یکدیگر نگاه کردند، آن‌ها کاملاً از بحران پیش رویشان آگاه بودند. رئیس مطبوعات امپراتوری بلافاصله زانو زد و درخواست کرد: «این بی‌کفایتی منه که نتونستم خیانت زیر دستام رو ببینم! منتظر مجازاتم!»

منشی مبعود تایفو نیز زانو زد و گفت: «اعلیحضرت! غلات فرستاده شده از انبار ملی احتمالا نمی‌تونسته با سنگ‌ریزه مخلوط باشه! لطفا این موضوع رو بررسی کنید!»

ولیعهد به مقامات مضطرب نگاهی انداخت و جلورفت: «خیانت یه جنایت غیرقابل بخششه. کسی که مرتکبش شده باید قبل از محکومیت برای بازجویی به دادگاه دالی فرستاده بشه. برادر دوم برای کشتنش عجله نکرد؟ قبل از هر تصمیمی باید کسی رو بفرستیم تا این جنایت رو بررسی کنه.»

امپراتور آن‌چینگ با آرامش به آن ژیکه نگاه کرد و پرسید: «وزیر آن چی فکر می‌کنن؟»

آن ژیکه نگاهی سریع به ولیعهد انداخت و گفت: «یان ژو یه سرزمین دوره، وانگیه باید دلایل شخصی خودشو برای این کار داشته باشه. با این وجود، فعلا پیروزی در این جنگ باید در اولویت باشه.»

صورت امپراتور آن‌چینگ تیره شد. ضربه‌ای به‌دسته تخت زد و با بی‌حوصلگی پرسید: «یان ژو چقدر غلات می‌خواد؟»



منشی تایفو پاسخ داد: «صد هزار سطل.»

حالت امپراتور فوراً تغییر کرد: «صد هزار؟»

منشی تایفو پیشانی غرق از عرقش را پاک کرد و گفت: «درسته. با این حال خزانة فعلاً خالیه و شصتمین سالگرد ملکه دواگرم نزدیکه... ما درحقیقت هیچ نقره‌ای نداریم که الان استفاده کنیم. قبل از اینکه سال تموم بشه ما یه دسته از غلات رو به یان ژو فرستاده بودیم و با فاجعه برف اخیر، چیزی توی انبار غلات نمونه.»

چهره امپراتور آن‌چینگ مچاله شد. مشتش را با عصبانیت روی میز کوبید: «خزانة خالیه؟ این همه نقره‌ای که تو این سال‌ها جمع شدن کجا رفتن؟»

«اعلیحضرت! لطفاً آرام باشین!»

امپراتور آن چینگ با عصبانیت به زیر دستانش خیره شد. آستینش را تکان داد و بلند شد و گفت: «برو! این بحث رو فردا ادامه میدیم!»

(\*\_\*)

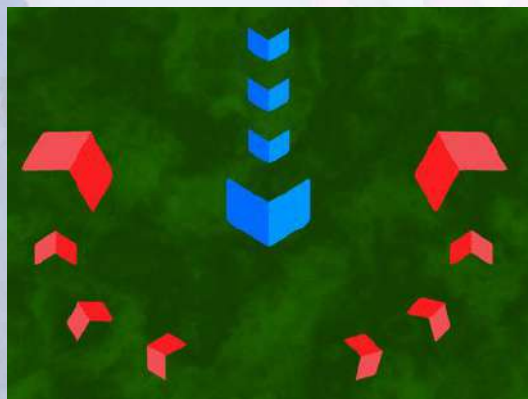
کمی بعد همه از اوضاع وخیم دربار خبردار شدند.

زمانی که آن چانگ چینگ گزارش تیه هو مبنی بر کمبود غذا در یان ژو را شنید، قلبش به درد آمد. بعد از اینکه اخبار خوب دائما از یان ژو می‌رسید، او همیشه احساس می‌کرد که چیزی درست نیست. تنها بعد از شنیدن گزارش تیه هو، نگرانی‌اش توجیه شد و برش‌هایی از خاطرات زندگی پیشینش دوباره سرازیر شد. در آن زمان فقط اطلاعاتی گنگ را شنیده بود، حتی نمی‌فهمید که این اطلاعات به یان ژو یا شیائو ژینگه مربوط هستند.

او به طور مبهم پرونده بزرگ فساد مالی مقامات در شمال که آن زمان مطرح شده بود را به‌خاطر داشت. آن هنگام، ذخیره غلات و علوفه رو به اتمام بود و مردم بی‌دی دوباره به یان ژو حمله کردند. مردم و سربازان با وجود کمبود غذا تا آخر ایستادند و جنگیدند. بعد از گذشت تقریباً نیم‌ماه، آن‌ها دیگر نمی‌توانستند منتظر پشتیبانی یی‌جینگ بمانند و ناچاراً شروع کردند به تغذیه از پوست درختان و علف‌های هرز. سربازان مجبور بودند برای یافتن علف برای غذا به جنگ بروند و نتیجه آن غم‌انگیز بود. هرچند که درنهایت آن‌ها موفق شدند مردم بی‌دی را عقب برانند، اما امپراتوری دایه نیز تلفات سنگینی را متحمل شد.



وانگفي: غصه نخور من کلي پول دارم. خودم  
برات غذا مي فرستم.



يان ژو

چاڅگري

هونگيا

يان پون

حاجه يهفسي اړتش پورې

حمله اړتش پورې

بي دي

17

بعد از تصرف یان یون، خط دفاعی و حمله با هم ادغام می شن و به یان ژو حمله می کنن.

ارتباط با مترجم: [t.me://Sora82](https://t.me/Sora82)

@马行





ممنون از همراهیتون و حمایت از این زوج جذاب!

لطفا کارهای منو از سایت مای انیمه ([myanimex.ir](http://myanimex.ir)) دنبال کنید!

دوست دار شما:

**\*Iris\***